سهم زنان در توسعه‌یافتگی کشور

عکس: حسین ظهره‌وند، تسنیم

الهه فابریکی‌اورنگ: شرط توسعه‌یافتگی یک کشور، در میزان دسترسی زنان و مردان جامعه به منابع و نیز بهره‌مندی از دستاوردهای توسعه با وجود برخورداری از فرصت‌های برابر است. یکی از مهم‌ترین معیارها برای سنجش درجه توسعه‌یافتگی یک کشور، میزان اهمیت و اعتباری است که زنان در آن کشور دارند.

واقعیت این است که زنان یعنی نیمی از جمعیت جهان هنوز در موقعیتی قرار نگرفته‌اند که از تفکر و توان عظیم آنها برای نیل به هدف‌های توسعه پایدار استفاده مؤثری به عمل آید. مسائل زنان همچنان حل‌نشده باقی مانده‌اند و تغییرات و تحولات جهانی نیز راه‌حل‌های مطلوبی برای مسائل گسترده زنان عرضه نکرده‌اند. متأسفانه زنان در جوامع مختلف، دائم در پی اثبات توانایی‌ها و توانمندی‌های خود هستند و این خود فرصت‌های پیشرفت آنها را با کندی بسیار پیش می‌برد.

آنچه مشهود است آنکه مسلما زنان کشور ما از نظر بیولوژیکی تفاوتی با زنان سایر کشورهای دنیا ندارند و نمی‌توان گفت که از استعداد مدیریتی کمتری برخوردارند، ولی آموزش‌های رسمی و غیررسمی، فضای فرهنگی، نقش‌های جنسیتی و روابط اجتماعی، نظام حقوقی و اقتصادی، سیاست‌های اشتغال و نظام تقسیم کار و انتخاب و انتصاب مدیران تأثیری جدی در ایجاد شرایط امروزی دارند و لزوم بازنگری در آنها به شدت محسوس است. زنان باید بدانند که هرچه نادان‌تر باشند، ناتوان‌ترند و در نتیجه بیشتر تحت سلطه آشکار و پنهان قرار خواهند داشت. مسئله زنان و مردان را نباید از هم جدا کرد. آنها باید با هم علیه جنگ و ناتوانی بکوشند و تسلط خود را بر محیط خویش افزایش دهند و با کمک هم، برای رسیدن به مراتب اعلای انسانی اهتمام ورزند.

مقدمه

جامعه کنونی ایران در دوران گذار فرهنگی از جامعه‌ای کلاسیک به سوی پست‌مدرن است. در این عبور و در هر ایستگاه در مسیر این جاده، ناهمواری‌ها و ناشناخته‌های فراوانی انتظار مسافران را می‌کشد، ازاین‌رو هرچه آگاهی مسافران مسیر، بیشتر باشد، عبور از این جاده سهل‌تر و روان‌تر خواهد بود. زنان در هر جامعه‌ای به دلایل مختلفی که بخش اعظم آن را همگان واقفیم، نقش اثرگذاری ویژه‌ای در ارتقای فرهنگ ایفا می‌کنند. نقش عاطفی زن، ویژگی‌های شخصیتی منحصر به خود، ریزبینی‌های قابل تأمل، نگاه مشورتی جامع‌تر و... تأثیرگذاری او را در عرصه تصمیم‌گیری چه در نهاد خانواده و چه در جامعه بزرگ‌تر پراهمیت کرده است. ولی متأسفانه این مهم آن‌چنان پررنگ و پراهمیت جلوه داده نشده است به‌ویژه در کشور ما قوانین و حقوق منطقی زنان بسیار ناچیز بوده و حتی احقاق حقوق آنان نیز با سرعتی بسیار کند پیش می‌رود. از سوی دیگر جامعه ما در همین میانه طی مسیر، به اصطلاح دچار برخی از دست‌اندازهای رفتاری و نگرشی شده است و از آنجا که زنان هر جامعه نیمی از جمعیت آن جامعه را به خود اختصاص می‌دهند این گروه را مستثنا از این دست‌اندازها و موانع نمی‌کند. به عنوان مثال تعاریف و تعابیر نامتناسب و غلط در زیبایی‌شناختی[1]، مصرف‌زدگی و افراط در کیفیت و چگونگی زندگی مادی خانواده‌ها، تغییر روش‌ها و برخوردهای اپیدمی در قبال تربیت فرزندان[2]، بالارفتن منفعت‌طلبی‌های شخصی و... از عواقب منفی این تغییر فرهنگ است. در این میان، زنان با خودشناسی و احساس ارزشمندی ذاتی خود، همگام با افزایش آگاهی‌ها و دانش، باید گام‌های مفید و مؤثرتری بردارند، چراکه نقش آنها در توسعه همه‌جانبه جوامع خود غیر قابل اغماض است.

سهم زنان در قوانین توسعه‌یافتگی کشورها

به شهادت تاریخ، فرهنگ ما عموما «مذکر» است. هم در گذشته چنین بوده و هم امروزه کم و بیش چنین است. به جز محدود زنانی، در عرصه سیاست نداریم زنانی را که بر صدر نشسته و قدر دیده باشند. موارد بسیاری وجود دارند که همه نشان‌دهنده این است که فرهنگ مردانه هنوز گریبان‌گیر جامعه ایران است. دکتر رضا براهنی در کتاب «تاریخ مذکر» خود به این موضوع اشاره دارد که فرهنگی که به وسیله مردان و برای مردان ساخته شده و در عین حال در تمام حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی کشور ما رسوخ کرده است، دلیلی مشخص است بر اینکه زن امروز ایرانی از لحاظ فرهنگی دهن‌بین‌تر از مرد ایرانی بار می‌آید. حال آنکه معلوم است تاریخی که بر آن عطوفت و محبت و شکوفایی زن در جریان نباشد، تاریخی که در آن نقشی صحیح و درست و زیبا از توانمندی‌های زن نباشد، تاریخی متعادل نخواهد بود.

در دنیای امروز که اکثر جوامع دچار بحران‌های متعددی شده‌اند، (بحران هویت، مشروعیت، مشارکت، مدیریت، امنیت، اخلاق، خانواده و...) هر علت و دلیلی داشته باشد، زنان را بیش از مردان در کام خود فروبرده است. براساس گزارشی که در مجله یونسکو آمده است، «خویشتن‌گریزی شبه‌فرهنگی» و دیگر اختلالات روحی، روانی و فرهنگی ناشی از بحران هویت در زنان نمود بیشتری دارد. موقعیت اقتصادی زنان نسبت به مردان در تمام دنیا متزلزل‌تر و پایین‌تر است. به طوری که زنان اگرچه یک‌سوم نیروی کار رسمی دنیا را تشکیل می‌دهند و نزدیک به دوسوم ساعات کار بر دوش آنهاست، ولی به طور میانگین در کل به اندازه یک‌دهم مردان حقوق دریافت می‌کنند و کمتر از یک درصد دارایی‌های جهان به آنها تعلق دارد. سخت‌گیری‌های برخی کشورها نسبت به زنان متأهل و کارمند اغلب پس از آنکه تصمیم به مادرشدن می‌گیرند، نمونه آشکار ضربه‌زدن به شکوفایی استعدادهای بالقوه و افزایش کارایی در جوامع زنان است. در چنین عملکردهایی حتی برخی از کارفرمایان با دانش به مادربودن زنان از اعطای جایگاه‌های شغلی به آنها خودداری می‌کنند[3]. براساس گزارشی که در مجله یونسکو نیز آمده، در عرصه سیاسی نیز امکان مشارکت زنان در تمام دنیا عملا پایین‌تر از مردان است. زنان همچنین در کشورهای صنعتی (توسعه‌یافته) ۱۲ درصد، در کشورهای در حال توسعه ۱۰ درصد و در کشورهای عربی چهار درصد کرسی‌های نمایندگی را در پارلمان ملی به خود اختصاص داده‌اند. مشارکت سیاسی آنها در قوه مجریه و در سطح وزارت، در کشورهای صنعتی تنها هشت درصد، در کشورهای در حال توسعه پنج درصد و در کشورهای عربی یک درصد گزارش شده است (شالوده، شیده، سیمای زن در جهان- مصر، به نقل از آمارنامه سازمان ملل متحد).

در ایران با وجود پاره‌ای گشایش‌ها و رواداری‌ها درباره زنان به موجب قانونی نانوشته، زنان حق تصدی مقام ریاست‌جمهوری را ندارند و تا چند سال اخیر، از عضویت در هیئت وزیران محروم بوده‌اند که بنا بر اصلاحات قانونی انجام‌شده، این مهم مورد توجه و بازبینی قرار گرفت هرچند سرعت تدوین و تصویب و اجرای این دسته سیاست‌ها و قوانین، با وقفه زمانی بسیار طولانی صورت می‌گیرد.

حقوق زنان در دنیای سیاسی ایران

کسانی که در شرایط حساس کنونی سخن‌گفتن درباره حقوق زن را وجهه همت خود قرار داده‌اند، بر پایه این خوش‌بینی حرکت می‌کنند که شاید آنچه در مجموعه قوانین ایران منشأ و مبنای تقابل زن و مرد شده است مورد بازبینی قرار گرفته و تعادل جایگزین آن شود. به سخن دیگر، بر اساس آنچه «مهرانگیز کار» در کتاب «حقوق سیاسی زنان ایران» اشاره داشته، «شیفتگان برابری» نیز با هدف ایجاد تعادل در جامعه رهرو این راه پرپیچ‌وخم شده‌اند. در ایران نیز قوانین حاضر به تنهایی سر راه حضور زنان در سطوح مدیریت سیاسی کشور مانع ایجاد نکرده است.

نگرش قانون اساسی به زن

نگرش قانون اساسی به زن مبتنی بر نقش سنتی زنان در جامعه یعنی مشارکت آنان در تشکیل خانواده است به عبارتی دیگر زن، به مناسبت همسر و مادر بودن بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در قانون اساسی ایران تأکیدی بر بازیابی طبیعی قوانین گذشته شده و با این رویکرد که زنان به دلیل ستم بیشتری که تاکنون از نظام طاغوتی دیده بودند، استیفای حقوق آنان بیشتر خواهد بود. در متن قانون با بیان اینکه «خانواده واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است» توافق عقیدتی و آرمانی در تشکیل خانواده که زمینه‌ساز اصلی حرکت تعاملی و رشدیابنده انسان بوده، اصلی اساسی بوده و فراهم‌کردن امکانات جهت نیل به این مقصود از وظایف حکومت اسلامی است.

با چنین اوصافی زن در چنین برداشتی از واحد خانواده از حالت «شیءبودن» یا «ابزار کار بودن» در خدمت اشاعه مصرف‌زدگی و استثمار خارج شده و ضمن بازیافتن وظیفه خطیر و پرارج و باارزش مادری در پرورش انسان‌های مکتبی پیشاهنگ، خود هم‌رزم مردان در میدان‌های فعال حیات است و در نتیجه پذیرای مسئولیتی خطیرتر و در دیدگاه اسلامی برخوردار از ارزش و کرامتی والاتر خواهد بود.

فعالیت‌های اجتماعی زنان در ایران

سال ۱۳۴۳ در تقویم اجتماعی ایران، در حقیقت نقطه عطفی برای رهایی زن ایرانی از قید و بندهای سنتی و ورود به عرصه فعالیت‌های اجتماعی محسوب می‌شود و از آن تاریخ تاکنون، مجالس مقننه ایران چه در حکومت قبلی و چه در عصر جمهوری اسلامی، همواره شاهد حضور و فعالیت زنانی بوده که علاوه بر مسائل خانوادگی روزمره، مسائل اجتماعی نیز دغدغه اصلی آنان است. از این رو توسعه هر کشور نیز به توسعه تعامل زنان و مردان جامعه بستگی دارد.

شرط توسعه‌یافتگی یک کشور در میزان دسترسی زنان و مردان جامعه به منابع و نیز بهره‌مندی از دستاوردهای توسعه با وجود برخورداری از فرصت‌های برابر است.

آنچه در واقعیت جامعه ایران وجود دارد حکایت از آن دارد که در کشور ما میان زنان و مردان فاصله زیادی وجود دارد. این در حالی است که پتانسیل‌ها و توانمندی‌های علمی و تخصصی فزاینده و انکارناپذیر زنان جامعه کنونی ایران است که این مسئله وجود فاصله جنسیت زن و مرد را نمی‌تواند حذف کند.

الزامات و نیازهای جامعه برای ارتقا و توسعه

وقتی زنان سرزمین ما، خود را با زنان دیگر نقاط دنیا بالاخص کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه نزدیک به توسعه‌یافتگی با شرایط حاضر در کشور اندکی مقایسه می‌کنند، بیش از پیش جهت احقاق حقوق خود و تغییر نگرش‌ها و دیدگاه‌ها در قبال خود مطالبه‌گری خواهند داشت. به اعتقاد بنده جزءنگربودن (دقت در جزئیات) زنان در مقایسه با کل‌نگری مردان، امتیاز بزرگی در روند تدوین قوانین و سیاست‌ها و در نتیجه بهره‌مندی از دیدگاه‌ها و تجارب زنان هر جامعه خواهد بود. با مشاهده تجربیات گذشته درخصوص بسیاری از مشکلاتی که در متن قوانین اجرائی کشور وجود داشته (رجوع کنید به فابریکی‌اورنگ، الهه، بررسی سیاست‌های مالی در قوانین چهار برنامه توسعه، ۱۳۶۸-۱۳۸۸)، غالبا به آن دلیل که به صورت ریشه‌ای و جزئی به آنها نگریسته و توجه نشده است، دچار تغافل در نهادهای سیاست‌گذار شده‌اند. کارشناسان اعتقاد دارند آرمان‌های توسعه پایدار[4] تنها زمانی امکان تحقق می‌یابند که تمام آحاد مملکتی اعم از زن و مرد از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های خود بهره گیرند و هدف‌های توسعه پایدار را تعین بخشند.

واقعیت حاکی از آن است که زنان یعنی نیمی از جمعیت جهان هنوز درموقعیتی قرار نگرفته‌اند که از تفکر و توان عظیم آنها برای نیل به هدف‌های توسعه پایدار استفاده مؤثری به عمل آید. مسائل زنان همچنان حل‌نشده باقی مانده‌اند و تغییرات و تحولات جهانی نیز راه‌حل‌های مطلوبی برای مسائل گسترده زنان عرضه نکرده‌اند. متأسفانه زنان در جوامع مختلف، دائم در پی اثبات توانایی‌های خود و توانمندی‌های خود هستند و این خود فرصت‌های پیشرفت آنها را با کندی بسیار پیش می‌برد.

یکی از مهم‌ترین معیارها برای سنجش درجه توسعه‌یافتگی یک کشور، میزان اهمیت و اعتباری است که زنان در آن کشور دارند. با توجه به نظرات اندیشمندان که انسان را محور توسعه می‌دانند، زنان نیز که نیمی از نیروی انسانی جوامع بشری را تشکیل می‌دهند، میزان حضور و مشارکتشان در اداره امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأثیر شایان توجهی در افزایش و ارتقای درجه توسعه‌یافتگی کشورها دارد.

در تحقیقاتی که در مورد نسبت مدیران زن در مجموعه مدیران کشورهای مختلف به عمل آمده، مشخص شده است که ایران یکی از پایین‌ترین نسبت‌ها را در این زمینه دارد (نرخ کنونی اشتغال زنان در ایران، ۱۳ درصد است و با توجه به اینکه نرخ مشارکت زنان در جامعه ایران بین ۱۴۴ کشور مورد بررسی در جهان، رتبه ۱۴۰ را دارد، درجه نامناسبی از موقعیت زنان در ایران را نشان می‌دهد) (فابریکی‌اورنگ، الهه، پدیده چند دولتی در ایران، «روزنامه عصر اقتصاد»).

آنچه مشهود است آنکه مسلما زنان کشور ما از نظر بیولوژیکی تفاوتی با زنان سایر کشورهای دنیا ندارند و نمی‌توان گفت که از استعداد مدیریتی کمتری برخوردارند، ولی آموزش‌های رسمی و غیررسمی، فضای فرهنگی، نقش‌های جنسیتی و روابط اجتماعی، نظام حقوقی و اقتصادی، سیاست‌های اشتغال و نظام تقسیم کار و انتخاب و انتصاب مدیران تأثیر جدی در ایجاد شرایط امروزی دارند و لزوم بازنگری در آنها به‌شدت محسوس است.

زن، مدیر دیگری است

در نظریه‌های جدید، مطرح می‌شود که کنش‌ها و واکنش‌های روانی و اجتماعی زنان مدیر با همکارانشان، فضایی را در سازمان‌ها ایجاد می‌کند که می‌تواند منبع انرژی جدیدی باشد. منبعی سرشار از درک عاطفی کارکنان ضمن آنکه دارای بار فرهنگی است و با خصوصیاتی مانند صرفه‌جویی و مسئولیت پاسخ‌گویی که به کارایی و بهره‌وری سازمان‌ها منجر می‌شود، همراه است. علاوه بر آن، عدالت در اشتغال و انگیزه مشارکت جدی‌تر به منظور دستیابی به توسعه پایدار را برای همگان فراهم می‌کند. اینجاست که می‌گویند زن مدیر دیگری است. یکی از نکات پراهمیت درخصوص نقش شخصیت و پتانسیل زنان در پیشبرد اهداف کشورها در طول تاریخ این بوده است که معمولا بخش مهمی از انرژی و فعالیت زنان در جامعه، صرف مبارزه برای دستیابی به آن دسته حقوقی می‌شود که مردان بدون هیچ تلاشی از آنها برخوردار بوده‌اند؛ مانند حق بودن، حق داشتن، حق آموختن، حق سخن‌گفتن و اظهار نظر کردن، حق رأی‌دادن و... .

زنان باید بدانند که هرچه نادان‌تر باشند، ناتوان‌ترند و در نتیجه بیشتر تحت سلطه آشکار و پنهان قرار خواهند داشت. مسئله زنان و مردان را نباید از هم جدا کرد. آنها باید با هم علیه جنگ و ناتوانی بکوشند و تسلط خود را بر محیط خویش افزایش دهند و با کمک هم رسیدن به مراتب اعلای انسانی را اهتمام ورزند.

برخی اندیشمندان معتقدند در کل، زنان جهان دچار فقر هستند (البته شرایط مسلط مورد اشاره است نه وضعیت انفرادی زنان) و نسبت به مردان از نظر مالکیت و درآمد در وضع بسیار پایین‌تری قرار دارند. زنان جهان مالک کمتر از یک درصد دارایی‌های جهان هستند و تنها یک‌دهم از درآمدهای جهان را دریافت می‌کنند و این در حالی است که نیمی از جمعیت جهان و یک‌سوم از نیروی کار را زنان تشکیل می‌دهند و دو سوم از کل ساعت کاری را کار می‌کنند. عنایت به معنویات، پرهیز از مادی‌گری، ساده‌زیستی، مصرف عقلایی و منطقی و آینده‌نگری ما را به مسیر درست می‌کشاند.

با این رویکرد تلاشی که بایسته انجام است باید به این درک از موضوع برسد که زمان ایجاد تغییر در فرهنگ (آن‌هم فرهنگ صحیح و ریشه‌دار و متمدن)، نگرش‌های کمتر دیده‌شدن‌های زنان در جوامع و نقش مهم آنها در پیشرفت و توسعه کشورها فرارسیده است. در این میان ما زنان باید در مسابقه بین خواستن و داشتن، در ابعادی منطقی، سطح خواسته‌های خود را پایین نگه داریم تا بتوانیم رضایت بیشتری از زندگی به دست آوریم. هرکدام از ما نقش پررنگی در تربیت نسل جدیدتر داریم، پس وامدار گسترش این تفکر هم خواهیم بود. آنچه مهم است این است توسعه زمانی پایدار است که بر نگرش سیستمی مبتنی بوده و پویا و پایا باشد. در شرایط کنونی در اغلب جوامع دنیا برای ادامه حیات، ضرورت ایجاد تغییر در نگرش‌ها و رفتارهای جهانیان به طور شدیدی احساس می‌شود. در این راستا باید نوع نگاه به طبیعت تغییر کند و نگرش سلطه و هجمه به طبیعت به نگرش احیا و سازگاری با آن تبدیل شود. نظام ارزش‌های انسان باید از طریق کسب آگاهی و علم نسبت به امکانات و محدودیت‌های طبیعت اصلاح شود و در فرهنگ جوامع رخنه کند. زمانی که علم به فرهنگ تبدیل شد، آن‌گاه توسعه ظهور می‌کند. برای این تبدیل باید تصویر روشنی از واقعیت‌های جهان در معرض دید همگان قرار داده شود. ممکن است عده‌ای فاقد بصیرت باشند یا به خاطر حفظ منافع خود حاضر به پذیرش واقعیت‌ها نباشند. اما بدانیم تغییر در فرهنگ نیازمند زمان است. تعریف فرهنگ هم از ترکیب پیچیده‌ای از احساس تفکر و عمل می‌آید که در دو حالت، «نمودهای ظاهری و قابل رؤیت» و نیز «محتوا و ریشه‌های اساسی غیرقابل مشاهده و ناملموس» تقسیم می‌شود. توجه به شایسته‌سازی زنان کمک بزرگی به شکفته‌شدن و بارورشدن استعدادها و پتانسیل‌های بالقوه و پنهان نگه‌داشته‌شده آنان در طی طریق و روند توسعه کشورها خواهد کرد.

در اینکه چه باید کرد، باید بدانیم:

فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی فرصت‌های مهمی را برای شکوفاسازی استعدادهای نهفته زنان در زمینه‌های کاری و کارآفرینی و ارتقای مشارکت فعالانه و اثرگذاری آنان در زندگی اقتصادی، اجتماعی سیاسی فراهم آورده و می‌آورند و از این طریق زنان جامعه ما می‌توانند بر تبعیض‌های تحمیلی جامعه نسبت به خود فائق آیند و با کسب مهارت‌های اطلاعاتی و ارتباطی، به خلاقیت‌های انکارناپذیر خود در عرصه‌های علمی و عملی، عینیت ببخشند.

زنان باید بدانند و باور داشته باشند که حداقل به اندازه مردان، توانا، مستعد و قابل اتکا هستند و باید از این ظرفیت و توانایی خویش جهت تکامل بیشتر بهره ببرند. برای ایجاد تغییر در نگرش‌های نادرست نسبت به زنان، ابتدا باید در نگرش‌های خود زنان تغییر به وجود آید. هر زن وامدار تربیت نسل آینده است.

برای داشتن جهانی زیباتر و بهره‌مندی از نعمات خداوند به خود و شخصیت زنانگی خود احترام بیشتری بگذاریم.

توضیحات:

(۱) از آن مسئله، به جنون زیبایی در ایران تعبیر و تفسیر می‌شود.

(۲) گاه به دلایل برداشت غلط از مدرنیزه، زوایای نامناسب فرهنگی و تربیتی را دربر می‌گیرد، لذا افزایش آگاهی و مهارت‌های زندگی در تربیت فرزندان نسل‌های جدید، نقش مؤثری دارند.

(۳) در بسیاری از کشورهای درحال توسعه و حتی برخی از کشورهای توسعه‌یافته صنعتی مانند ژاپن (مراجعه شود به مقاله دغدغه‌های اشتغال زنان متأهل ژاپنی).

(۴) توسعه پایدار، توسعه‌ای است که امکانات حاضر را با حفظ امانت در ارتقای توسعه و نگهداری برای نسل آتی به کار می‌برد.

منابع و مآخذ:

(۱) حکیم‌پور، محمد، حقوق زن در کشاکش سنت و تجدد، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۴

(۲) کار، مهرانگیز، حقوق سیاسی زنان ایران، ۱۳۸۲

(۳) زاهدی، شمس‌السادات، زن و توسعه، ۱۳۸۳

(۴) فابریکی‌اورنگ، الهه، پدیده چند دولتی در ایران، «روزنامه عصر اقتصاد»

(۵) شالوده، شیده، سیمای زن در جهان- مصر، به نقل از آمارنامه سازمان ملل متحد

(۶) فابریکی‌اورنگ، الهه، بررسی سیاست‌های مالی در قوانین چهار برنامه توسعه، ۱۳۶۸-۱۳۸۸، آبان ۱۳۹۰

بررسی نقش زنان در توسعه سیاسی و اجتماعی

فریبا حیدری: مشارکت زنان برای دستیابی به توسعه سیاسی و اقتصادی ضروری است. چون موقعیت زنان در جوامع عمیقا تحت تأثیر شرایط و سطوح توسعه در کشورهاست، هرچه کشورها توسعه‌یافته‌تر باشند، شکاف بین توسعه‌یافتگی زنان و مردان کاهش می‌یابد. از این رو بهبود وضعیت زنان جزء الزامات اصلی در بهبود شاخص‌های توسعه در هر جامعه است. به عبارتی، بدون توجه به شرایط زنان، دستیابی به توسعه برای هیچ کشوری میسر نخواهد بود. همچنین واقعیات موجود در بسیاری از جوامع نشان از آن دارد که با وجود اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها و تأسیس نهادها و سازمان‌های مختلف در تحقق حقوق زنان و با وجود هزینه‌های قابل توجه، زنان از مسائل و مشکلات ناشی از فقر اقتصادی و فقر فرهنگی در رنج هستند. یکی از شاخص‌های تأثیرگذار بر مشارکت سیاسی و اقتصادی زنان آموزش و توانمندسازی آنان است. به هر میزان روی آموزش و مهارت‌آموزی زنان برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری شود، اثر مستقیم و غیرمستقیم بر مشارکت اقتصادی و سیاسی کشورها دارد.

برخلاف معیارهای توسعه اقتصادی که کمیت‌پذیرند و از طریق شاخص‌هایی مانند تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، افزایش یا کاهش قدرت خرید، میزان اشتغال و... می‌توان میزان توسعه اقتصادی را در چارچوب‌های آماری با محاسبات دقیق مورد ارزیابی و سنجش قرار داد. در توسعه سیاسی قادر به انجام چنین کاری نیستیم زیرا به علت کمیت‌ناپذیری عناصر کیفی توسعه سیاسی نمی‌توان پارامترهای توسعه سیاسی را به‌طور دقیق اندازه‌گیری کرد. برای مثال تعیین سطح جامعه‌پذیری یا مشروعیت سیاسی و نهادی‌شدن آنها در یک جامعه و فهم میزان توسعه سیاسی از آن به‌سختی می‌تواند صورت پذیرد. مسئله مهم وجود متغیرهای نسبتا زیاد و ارتباط پیچیده‌ای است که میان این متغیرها وجود دارد. به‌طوری‌که از تعامل این متغیرها به سادگی نمی‌توان روابط علی و معلولی را از هم بازشناخت. مثلا مشروعیت سیاسی خود باعث افزایش سطح مشارکت در جامعه می‌شود، در حالی که مشارکت سیاسی و اجتماعی به نوبه خود به توسعه سیاسی و مشروعیت سیاسی کمک می‌کند. (قوام، ۱۳۷۱: ۲۰-۲۱) یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی، مشارکت سیاسی است و از آنجایی که نیمی از نیروی انسانی هر جامعه را زنان تشکیل می‌دهند، در نتیجه نقش این گروه در مشارکت سیاسی بسیار بااهمیت است. میزان مشارکت سیاسی بر مشروعیت نظم حاکم تأثیرگذار است. هرچه میزان مشارکت سیاسی سالم و آگاهانه بالا باشد، مشروعیت افزایش می‌یابد. مشارکت سیاسی انواع مختلفی از جمله رأی‌دادن، عضویت در حزب سیاسی، کاندیداشدن برای انتخابات و... را شامل می‌شود. فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه بر مشارکت سیاسی اثرگذار است. فرهنگ سیاسی عبارت‌اند از نوع نگرش افراد جامعه به سیاست نظام سیاسی و نخبگان حاکم است.

مشارکت سیاسی در دو نوع کمی و کیفی قابل بررسی است؛ نوع کمی شامل درصد رأی‌دهی زنان در هر کشور و نوع کیفی آن شامل میزان آگاهی سیاسی زنان است. رابرت دال و همکارانش نشان دادند که تحصیلات یکی از عوامل مهم تأثیرگذار در مشارکت سیاسی است. به طوری که می‌توان گفت هرچه میزان تحصیلات افراد بالاتر می‌رود کم و کیف مشارکت سیاسی آنان نیز افزایش می‌یابد. میزان تحصیلات به‌طور غیرمستقیم نیز بر بالابردن منزلت اجتماعی و اثربخش سیاسی افراد در مشارکت سیاسی آنان اثر می‌گذارد.

۱. توسعه اقتصادی

به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران، نیروی انسانی یکی از منابع اصلی توسعه است که شامل مجموعه افکار، عقاید، باورها، فرهنگ، دانش، مهارت و قدرت همه افراد اعم از زن و مرد است؛ به طوری که زنان نه‌تنها نیمی از این منبع توسعه هستند، بلکه از دیرباز پرورش‌دهنده و هدایت‌کننده هر دو نیمه این منبع بوده‌اند و خواه‌ناخواه زنان در پی‌ریزی ابعاد انسانی توسعه، نقش اساسی دارند که این نقش می‌تواند به‌صورت یک نقش مثبت یا منفی، ظاهر شود. بسیاری از دانشمندان و از جمله پرفسور هاربیسون معتقدند که در توسعه اقتصادی سرمایه و منابع مادی نقش دست دوم را بازی می‌کنند در حالی که منابع انسانی نقش دست اول را ایفا می‌کنند؛ چراکه این منابع انسانی یک جامعه است که در نهایت امر مشخصه و عمق توسعه اقتصادی و اجتماعی را معین می‌سازد. به نظر هاربیسون منابع انسانی پایه غایی ثروت ملل را تشکیل می‌دهد. او می‌نویسد: «منابع مادی و طبیعی و همچنین سرمایه از عوامل غیرفعال تولید به حساب می‌آیند، در حالی که بشر عامل فعال تولید است؛ زیرا این بشر است که تکنولوژی می‌سازد، منابع طبیعی را استخراج می‌کند، سازمان‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را بنا می‌نهد و توسعه را تحقق می‌بخشد».

بر اساس داده‌های سازمان ملل متحد میزان فعالیت اقتصادی افراد بالای ۱۵ سال در کشورهای در حال توسعه مانند ایران در سال ۲۰۱۱، برای زنان ۱۶ درصد و برای مردان ۷۳ درصد و در افغانستان ۱۶ درصد زنان و ۸۰ درصد مردان و در ترکیه ۲۸ درصد زنان و ۷۱ درصد مردان بوده است. این در حالی است که در سال مذکور در کشورهای توسعه‌یافته‌ای مانند استرالیا ۵۹ درصد زنان و ۷۲ درصد مردان و در آمریکا ۵۸ درصد زنان و ۷۰ درصد مردان در اقتصاد نقش داشته‌اند. در سال ۲۰۰۸ در ایران درصد کارکنان زن ۴۶٫۸ و کارکنان مرد ۴۵٫۴ و درصد کارفرمایان زن ۰٫۹ و کارفرمایان مرد ۵٫۷ بوده است. بر اساس آمارهای جهانی، سهم بزرگی از مسئولیت تولید در جهان به زنان تعلق دارد و دوسوم کل ساعات کار به عهده آنهاست. این در حالی است که فقط یک‌سوم نیروی انسانی رسمی کار را تشکیل می‌دهند. البته در میزان دستمزد آنان تبعیض وجود دارد. برای مثال زنان شاغل در کشورهای صنعتی به طور متوسط ۳۳ درصد کمتر از همکاران مرد خود حقوق می‌گیرند؛ بنابراین می‌بینیم که در سطح جهان، فقط یک‌دهم درآمدهای دنیا به زنان اختصاص دارد و یک‌صدم اموال جهان در مالکیت آنان است.

۲. نقش آموزش زنان در توسعه

با رشد و توسعه روزافزون جهان صنعتی و فراصنعتی و نیز با پایان دهه ۱۹۸۵- ۱۹۷۶ میلادی که تحت عنوان «دهه بین‌المللی زن» نام گرفته بود، بخشی تحت عنوان زنان در توسعه در برنامه عمران سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۷ تأسیس شد. در گزارشی از شاخص‌های توسعه انسانی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۳ میلادی، میزان مشارکت زنان در بخش‌های مختلف از جمله شاخص‌های توسعه مورد نظر واقع شده است.

یکی از دلایل مهم توجه به زنان در حوزه توسعه این است که سطح پایین باسوادی مردان نتیجه سرمایه‌گذاری اندک برای آموزش زنان در گذشته است.

شاخص‌های آموزش زنان عبارت‌اند از:

- میزان باسوادی (نرخ پایین سواد زنان در کشورهای در حال توسعه)
- ثبت‌نام در مدارس ابتدایی (نرخ پایین ثبت‌نام دختران در مقایسه با پسران)
- سال‌های تحصیل و میزان ترک تحصیل

کوتاهی در سرمایه‌گذاری برای آموزش زنان، می‌تواند به کاهش فوائد بالقوه آموزش مردان منجر شود. همچنین این کاستی باعث تحمیل هزینه‌های سنگین، به دلیل از دست دادن توان افزایش بهره‌وری، درآمد و بهبود کیفیت زندگی می‌شود.

با این حال آموزش زنان در کشورهای در حال توسعه هنوز در مقایسه با مردان بسیار عقب‌مانده‌تر است و همین امر آثار نامطلوبی در رفاه شخصی و ملی این کشورها گذاشته است (کینگ، و هیل، ۱۹۹۳: ۱۷).

تأثیر کلی آموزش زنان در شاخص‌های توسعه می‌تواند به تأثیرهای مستقیم و غیرمستقیم تقسیم شود. آموزش، رابطه مستقیمی با رفاه اجتماعی دارد. آموزش زنان بر مرگ و میر کودکان مؤثر است. بدان جهت که یک مادر دانش‌آموخته به مراقبت‌های قبل و بعد از زایمان بهای بیشتری می‌دهد و گرایش بیشتری به بهره‌گیری از خدمات بهداشتی دارد، اما آموزش زنان، میزان زنده‌ماندن کودکان را به طور مستقیم هم افزایش می‌دهد؛ زیرا آنان در بازار کار تولید بالاتری دارند و در نتیجه، درآمد بیشتری به دست می‌آورند که وضعیت زندگی خانواده را بهبود می‌بخشد. (کینگ، و هیل، ۱۹۹۳: ۳۹) در سراسر جهان در حال توسعه دسترسی به آموزش بر حسب جنسیت دستخوش تبعیض است. زنان واقعا در تمام سطح‌های آموزش عملی بیش از اندازه حضور دارند.

شواهد زیادی در حمایت از این عقیده وجود دارد که هرچه زنان تحصیل‌کرده‌تر و باسوادتر باشند، مشارکت در آموزش و پرورش سریع‌تر و پایدارتر صورت می‌گیرد و نتایج حاصله بهتر است. آموزش زنان بنا به اصول حقوق بشر، قابل دفاع است، اما بر اساس شیوه ثمربخشی هزینه نیز در انتخاب راهبرد تأمین آموزش پایه همگانی قابل توجیه است. تعیین اولویت برای آموزش زنان مستلزم جهت‌دادن بودجه‌ها همراه با برقراری شیوه‌ای برای هدایت و نظارت فعالیت‌ها خواهد بود. هزینه ممکن است بالا باشد، ولی بازده حتما باید به روشنی بر آن فزونی گیرد. (هلک، ۱۳۷۱: ۱۶۲) آموزش یکی از شاخصه‌های توسعه پایدار و از مهم‌ترین عواملی است که می‌تواند نابرابری جنسیتی را در جامعه نشان دهد. برخلاف این تصور که نابرابری جنسیتی در آموزش فقط به زیان زنان تمام می‌شود، باید گفت که این امر در درازمدت می‌تواند به زیان کل نظام آموزشی و حتی رشد اقتصادی و در نهایت عدم تحقق توسعه پایدار منجر شود. کوتاهی در سرمایه‌گذاری برای آموزش زنان، می‌تواند به کاهش فواید بالقوه آموزش مردان منجر شود. همچنین این کاستی باعث تحمیل هزینه‌های سنگین، به دلیل از دست دادن توان افزایش بهره‌وری، درآمد و بهبود کیفیت زندگی می‌شود.

۳. نقش زنان در بازسازی و توسعه جوامع بعد از مخاصمات

نقش مهم زنان در بازسازی و توسعه را می‌توان از دو منظر بررسی کرد: اول اینکه در جنگ زمانی که مردان کشته یا ناپدید یا اسیر می‌شوند، بار زندگی و امرارمعاش و حفظ امنیت و سلامت خانواده بر دوش زنان قرار می‌گیرد و بسیاری از ناملایمات جنگی گریبان‌گیر آنها می‌شود، در چنین شرایطی آنها عهده‌دار مسئولیت‌هایی می‌شوند که تا پیش از این در دست مردان بوده است، بنابراین وقتی که زنان در چنین شرایطی قرار می‌گیرند، برای حفظ جامعه و خانواده تلاش می‌کنند، پس تعجب‌آور نیست که بگوییم زنان نیروی محرکه برای صلح هستند و از همان ابتدا برای برقراری نظم و بازسازی شرایط تلاش می‌کنند، با وجود این باید گفت مشارکت زنان در جنگ و صلح تا حدود زیادی دست‌کم گرفته شده است. در حالی که زنان نه‌تنها نقش مهمی در حفظ جامعه جنگ‌زده دارند، بلکه مشارکت مؤثر آنان جزء لازم و ضروری فرایند صلح و بازسازی پسامنازعات است.

در طول تاریخ زنان نقشی کلیدی در حفظ نظم و عادی‌سازی شرایط بازی کرده‌اند، در نتیجه نمی‌توان آنها را به حاشیه راند و نادیده گرفت.

در شرایط پس از جنگ، زنان چه به صورت گروهی و چه فردی، رسمی یا غیررسمی شاید بیشتر از مقامات دولتی یا کمک‌های بین‌المللی به مصالحه و احیا و توسعه اقتصاد محلی و بازسازی شبکه‌های اجتماعی کمک می‌کنند. همچنین باید گفت که با توجه به تمایل زنان به ایجاد صلح و بازسازی‌های اقتصادی، اجتماعی و... دیگر امکان بازگشت به شکاف‌های جنسیتی و شرایط پیش از جنگ که زنان در آن نادیده گرفته می‌شدند، نیست؛ بلکه «باید پس از جنگ به مهارت‌های توسعه‌یافته زنان اعتماد کرد و به آموزش فنی و آموزش فناوری‌های جدید و حمایت از اشتغال زنان در تلاش‌های عمده برای بازسازی توجه کرد؛ بنابراین باید از سطوح آموزشی دختران حمایت شود.

وقتی که منازعه در منطقه جنگ‌زده شدید است و خدمات دولتی و حمایت‌های سنتی کفایت نمی‌کند، سازمان‌های مردم‌نهاد بین‌المللی و مردمی به مراقبت از بخش‌های آسیب‌دیده می‌پردازند که دراین‌میان زنان به دلیل نوع روحیات و توانایی‌های ذاتی نقش ویژه‌ای دارند. به طوری که روحیات و توانایی‌های آنان به‌صورت خاص در مراقبت و حمایت‌های روانی - اجتماعی از کودکان یتیم، بیمار و افراد مسن آسیب‌دیده تبلور پیدا می‌کند و همین وظایف و مسئولیت‌ها در چنین شرایط دشواری باعث افزایش مهارت و توانایی زنان می‌شود. به طوری که می‌توان گفت زنان جزء مسلم و ضروری هرگونه بازسازی و توسعه اقتصادی - اجتماعی هستند (Cahn, Naomi, 2010).

از یک منظر دیگر، زنان در بازسازی و توسعه پس از جنگ نقشی اساسی دارند؛ چراکه آنها نصف یا بیشتر جمعیت بسیاری از کشورها را تشکیل می‌دهند؛ بنابراین مشارکت آنها در ایجاد صلح و توسعه پایدار و بازسازی کشورها ضروری است. مثلا در قاره آفریقا (آفریقای جنوبی) زنان سهم مهمی در بازسازی پس از جنگ داشته‌اند و در همه کشورهای این قاره از جمله رواندا، موزامبیک، بروندی و... زنان با مشارکت گسترده خود سهم بسزایی در بازسازی کشورهای‌شان و قدم‌نهادن در این مسیر داشته‌اند.

با یک اشاره کلی باید گفت که زنان نقش مهمی در توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... داشته‌اند که در این بخش اشاره‌ای بر بازسازی و توسعه اجتماعی خواهیم داشت که خود شامل دو بخش بهداشت و آموزش و پرورش است.

۳-۱ بازسازی اجتماعی

بخش خدمات اجتماعی یکی از بخش‌هایی است که در جریان جنگ‌ها آسیب زیادی می‌بیند. دلیل این امر را نیز باید در اختصاص بودجه‌های مربوط به این موضوع به امور نظامی جست‌وجو کرد. بازسازی و توسعه اجتماعی یک فرایند پیچیده است که بسیاری از بنیان‌های هر جامعه یا ملت را در بر می‌گیرد: هویت اجتماعی، نقش‌ها، روابط و نهادها و رفاه اجتماعی. به طور کلی زنان بر احیا و توسعه بخش خدمات اجتماعی پس از جنگ تأکید زیادی دارند و برای بهبود امکانات موجود ابتکاراتی دارند. پس از جنگ زنان برای اصلاح مشکلاتی که نابودکننده بهداشت و درمان و آموزش و پرورش است، تلاش می‌کنند و با همکاری با دیگر ارگان‌های اجتماعی درصدد غلبه بر نابسامانی‌های روانی و اجتماعی پس از جنگ هستند.

بسیاری از تحلیلگران و ناظران جنگ‌های مسلحانه اظهار کرده‌اند که خدمات اجتماعی به‌شدت در جنگ آسیب دیده‌اند و ظرفیت آنها در چنین جنگ‌هایی کاهش یافته است؛ بنابراین حضور زنان برای احیای مجدد این بخش از جامعه بسیار ضروری است (Sorensen, Birgitte, 1998).

۳-۲ بهداشت

بر اثر جنگ، جامعه با شرایطی مانند تخریب و غارت مراکز بهداشتی، کمبود افراد متخصص، فقدان کلی دارو و تجهیزات مواجه است. زنان به طور ذاتی و به‌واسطه جنسیت خود دغدغه‌ها و نگرانی‌هایی درباره سلامت و بهداشت بچه‌ها، زنان و دیگر افراد جامعه دارند و همین ویژگی ذاتی باعث می‌شود در بازسازی اجتماعی از منظر بهداشت و درمان نیز نقش مهمی را ایفا کنند. به عبارت دیگر این ویژگی ذاتی ادامه نقش مادرانه آنهاست که باعث می‌شود حس نوع‌دوستی و انسان‌دوستی آنان به‌شدت در برابر خسارات و آسیب‌های ناشی از جنگ تحریک شود. در بیشتر جوامع جنگ‌زده زنانی که به صورت حرفه‌ای در فعالیت‌های بهداشتی دخیل هستند، با پیوستن به سازمان‌هایی نظیر هلال احمر و صلیب سرخ یا با تشکیل انجمن‌های داوطلب، مهارت و تجربه خود را به بهترین نحو در خدمت این جوامع قرار می‌دهند.

زنان نه‌تنها در ارائه مراقبت‌های پزشکی و بهداشتی اولیه نقش دارند؛ بلکه در توسعه مکانیسم‌های جدید برای پاسخ به مسائل و مشکلاتی مانند آسیب‌های روانی، تجاوز، تغذیه نامناسب و مشکلات مهاجرت و از دست دادن معاش و... که حاصل جنگ است نیز نقش مهمی بر عهده دارند. برای مثال در یوگسلاوی سابق تعدادی از زنان به وسیله سامان‌دادن گروه‌های خودیار و غیررسمی به کمک حجم عظیم پناه‌جویان شتافته و غذا، لباس، پناهگاه و خدمات بیمارستانی و درمانی برای آنان فراهم آوردند.

گروه‌های مذکور تلاش خود را متوقف نکرده و بعدتر در قالب یک سازمان مردم‌نهاد به نام دوگا به ارائه خدماتی نظیر مشاوره‌های روان‌شناسی، اجتماعی و حقوقی به آسیب‌دیدگان از جنگ پرداختند.

۳-۳ آموزش

یکی از مجاری اصلی بازسازی و توسعه اجتماعی مقوله آموزش و پرورش است؛ چراکه باعث ساختن توانمندی‌های انسانی و نیز بهبود اشتغال می‌شود، در این زمینه نیز زنان نقش مهمی را در طول تاریخ ایفا کرده‌اند؛ نمونه‌ای از تلاش زنان در راستای بازسازی و توسعه اجتماعی از طریق آموزش را می‌توان در تجربه موزامبیک و اوگاندا دید که در آنجا معلمان زن سعی کردند تا آموزش ابتدایی کودکان را در اردوگاه‌های پناهندگان و اردوگاه‌های رفاه برای مردم آواره انجام دهند (Allen, 1996).

بنابراین برای زنان آموزش و پرورش در بازسازی بعد از جنگ نقش برجسته‌ای دارد. آموزش و پرورش وسیله‌ای برای ساختن توانمندی‌های انسان و بهبود اشتغال پس از یک منازعه حل‌وفصل‌شده است. زنان بر مؤثربودن آموزش و پرورش تأکید دارند. حتی اگر این زنان و دختران به دلایل سیاسی و اجتماعی که ممکن است ریشه در شرایط اجتماعی و عقیدتی قبل از جنگ داشته باشد، از این مقوله محروم شده باشند؛ با وجود این بر مهم‌بودن آن تأکید دارند.

بازسازی و توسعه پس از جنگ فرصت‌هایی را برای ایجاد هنجارها و قوانین جدید، روی کار آمدن مسئولان جدید و ایجاد نهادهای جدید ارائه می‌دهد. هریک از این فرایندها فرصتی را برای تمرکز بر حقوق زنان و احترام به آنها و تصدیق و ارزش‌دادن به سهم زنان در بازسازی ارائه می‌دهد، حتی اقتصاددانان نیز معتقدند هیچ چیزی تأثیرگذارتر از مشارکت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و حتی رهبری زنان در توسعه و بازسازی نیست؛ زیرا این زنان هستند که بیشترین جمعیت پس از جنگ را شامل می‌شوند و همچنین مسئولیت تربیت نسل بعدی را نیز بر عهده دارند. بسیاری معتقدند که آموزش و پرورش زنان تقویت‌کننده موشک توسعه و بازسازی است؛ زیرا زنان تحصیل‌کرده به سلامت بهتر و تغذیه سالم‌تر و تربیت فرزندان توجه بیشتری دارند و نسبت به زنان با تحصیلات پایین‌تر به جامعه سود بیشتری می‌رسانند. دادن کنترل و نظارت بیشتر بر منابع به زنان بسیار مهم است؛ زیرا زنان بیشتر از مردان خانواده به سرمایه‌گذاری تمایل دارند. وقتی که زنان بر درآمد کنترل داشته باشند، بیشتر به آموزش، تغذیه و سلامت توجه می‌کنند؛ بنابراین پس از جنگ‌های به‌وقوع‌پیوسته باید به زنان حق آموزش و تحصیل، برابری جنسیتی و حق مشارکت در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داده شود تا بتوانند در بازسازی‌های پس از جنگ کشور مؤثر باشند؛ در غیراین‌صورت بازسازی‌ها چندان مفید نخواهد بود (kallman, Ezabel, 2004).

زنان نیمی از نیروی کار را تشکیل می‌دهند و از این نظر در تولید ناخالص داخلی و از سویی دیگر با مشارکت در انتخابات در توسعه سیاسی اثرگذارند. توسعه جوامع یک روند طولانی و دشوار و نیازمند به تعهد طولانی‌مدت بازیگران داخلی و خارجی است؛ بنابراین یک فرایند پرهزینه است که هم به کمک‌ها و سرمایه‌گذاری‌های خارجی نیازمند است و هم سهم زنان در این توسعه به اندازه دیگر بازیگران داخلی است و حضور آنها برای ثبات پایدار جامعه ضروری است؛ زیرا زنان به دو دلیل، مهم و تأثیرگذار بر توسعه جوامع‌اند؛ اول اینکه نصف یا اکثریت جمعیت یک کشور را تشکیل می‌دهند و دوم به دلیل نوع روحیات و توانایی‌های ذاتی آنها و همچنین تجربیاتی که کسب کرده‌اند، نقش بسیار مهمی در توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورها دارند و نادیده‌گرفتن نقش آنها روند توسعه را به تأخیر خواهد انداخت. از میان نابرابری‌هایی که امروزه در جوامع معاصر بیش از همه قابل ملاحظه هستند، نابرابری در میزان درآمد، شغل و آموزش و حضور در قدرت سیاسی بیش از دیگر موارد مورد تأکید قرار می‌گیرد که ریشه همه آنها در نابرابری جنسیتی نهفته است. واقعیات موجود در بسیاری از جوامع نشان از آن دارد که با وجود اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها و تأسیس نهادها و سازمان‌های مختلف در تحقق حقوق زنان و با وجود هزینه‌های درخورتوجه، زنان از مسائل و مشکلات ناشی از فقر اقتصادی و فقر فرهنگی در رنج هستند. بی‌سوادی، جهل، انزوا و تعصبات، گرایش‌های اجتماعی - اقتصادی ضد زنان، نقض حقوق شهروندی و... موانع قوی مشارکت زنان در برنامه‌های توسعه هستند. تردیدی نیست که «فقر اقتصادی و فرهنگی» مسئله تبعیض مبتنی بر جنس و... در زنجیره رفتارهای تبعیضی دیگر قرار می‌گیرد و درعین‌حال کاملا تحت تأثیر مسائل تاریخی، روابط و هنجارهای مسلط اجتماعی، باورهای جمعی و تفکرات تاریخی است.